

دل‌م میخواست مادرشو خفه ش کنم و حسابی به حسابش برسم. از ش متنفر بودم
صبح زود از خواب بیدار شدم

و بعد رفتم تو حیاط یکم ورزش کردم و بعد رفتم داخل رو پله ها بودم که مادر جمال از
پله ها اومد پایین

با نفرت تو چشماش زل زدم که با اخم گفت : دیروز با پسر م خلوت کردی؟؟؟
تصمیم گرفتم که یکم اذیتش کنم : بستگی داره چه جور خلوتی مد نظرتون باشه

شوکه نگاهم کرد : دختره چشم سفید تو خونه من خجالت نمیکشی؟؟ پس چرا وقتی
گفتم بیا زن پسر م شو ادا درآوردی؟؟؟

شونه ایی بالا انداختم : اون موقعه شرایط نداشتم بعدشم گناهی نکردیم که اینجوری
اعصاب خودتونو خورد میکنید.

_گناهی نداشتمی؟؟؟ رفتی تو رختخواب پسر م میگی گناهی نداشتمی؟؟؟

عجب ادم کثیفی بود که همه چی رو به رختخوابش میدید

_کی گفت من رفتم رختخواب پسر تون؟؟؟

_خودت!

–عجب

–چقدر تو بی حیایی

و بعد خواست به طرفم بیاد که صدای عصبی جمال به گوش رسید

–چیکار میکنی؟؟؟

دستشو به کمرش زد: این دختره اول افاده میومد بعد با تو خوابیده؟؟؟ بازم خریه
خراب شدی؟؟ بازم داری اشتباهاتو تکرار میکنی؟؟؟

با چشمای گرد شده نگاهش کردم: چی؟؟ چی داری واست خودت میگی؟؟ حالت
خوبه؟؟ چرا تهمت میزنی؟؟

دستشو به کمرش زد: واه واه تو نبودی چند دقیقه پیش میگفتی تک رختخواب پسرت
بودم؟؟

خودمو غمگین کردم و به جمالی نگاه کردم که نگاه گیج و منگش به طرف ما بود

اگه گندم چند وقت پیش بودم مطمئنا الان میزدم زیر گریه

اما این سالها منو با سیاست کرده بود هر جور که شده باید زخم زبون به مادر جمال
میزدم

_والا خجالت داره ادم به مهمونش تهمت میزنه؟؟ منو جمال فقط باهم دوستیم نه چیز دیگه ایی

جمال هم جلو اومد : بسه مامان خجالت بکش این چه حرفیه که میزنی؟؟ والا منو زیبا هیچ کاری باهم نکردیم اگر اتفاقی افتاده باشه بین منو زیباست نه کس دیگه ایی

از حرف جمال خوشم اومد و لبخندی رو لبم نشست

که عصبی گفت : عجب بخاطر دخترا روی ماددت وایمستی؟؟

جمال چندتا پله رو پایین اومد : مامان سرجدت کوتاه بیا انقدر تهمت نزن بعدشم زیبا مهمون ماست احترامش واجبه

حالا نوبت مظلوم نمایی بعدی بود قبل اینکه مادرش حرف بزنه گفتم

_اقا جمال اشکال نداره من از اینجا برم بهتره فکر کنم اینجوری مادرتونم راضی بشن

و بعد تند تند از پله ها رفتم بالا و جمال هم پشت سرم

یهو مادرش کوبید رو دست خودش

_خاک عالم نگاه چطوری دلبری میکنه خجالتم خوب چیزیا

لبخند محوی رو لبم نشست چمدونمو برداشتم جمال سعی میکردم پیشمونم کنه اما
خب نمیشد

آخر سر بعد اینکه آماده شدم عصبی گفتم
_ااه تو دست من امانتی من اجازه نمیدم هیچ جا بری

پوزخندی زدم : اون وقت کی منو دست شما امانت داره؟؟
_حمید

پوزخند رو لبم عمیق تر شد : لطفا حرفی از حمید نزن اون اگه به فکرم بود یه تماس
باهام میگرفت، پس هیچ کس منو دستت امانت نداده

چمدونمو از دستم کشید و نمیدونم چرا یه جوری شد
_میشه توام نری؟؟

گیج نگاهش کردم : یعنی چی؟؟

_نمیخوام بری زیبا لطفا تو ترکم نکن